

● فریده حسن‌زاده (مصطفوی)

شاعر ایوانی: می می خلوتی

Mimi Khalvati



معرفی چهره‌های متفاوت شعر جهان معاصر - به روایت فریده حسن‌زاده (مصطفوی)  
می می خلوتی، از شاهران بزرگ بریتانیای کبیر



می می خلوتی، شاعر



فریده حسن زاده (مصطفوی) مترجم

برای تهیه گلچینی از شعر انگلیس که قرار داشت را با ناشر بسته بودم، ناچار باید تعدادی کتاب از آن سوی مرزها سفارش می‌دادم و سری به اینترنت می‌زدم. شوکه شدم وقتی دیدم مهیوترین مراکز معرفی کتاب در خارج و سایت‌های تخصصی شعر، در فهرست شاعران مطرح و تأثیرگذار بریتانیای معاصر «بی‌استثنا» زنی ایرانی به نام می می خلوتی را معرفی کرده و او را یکی از بهترین شاعران امروز جهان نامیده‌اند. باورم نمی‌شد بی‌درنگ کتاب‌هایش را سفارش دادم و بی‌صبرانه چشم به‌راه ماندم. در این فاصله از آنی فینچ، شاعر آمریکایی و مدرس دانشگاه برابرم ای - میلی رسید، او که می‌دانست بعد از به پایان بردن آنتولوژی شعر آمریکا، در صدد شناسایی بهترین برتر انگلیسی‌ام، مختصر و مفید پیام داده بود. «رئیس‌الجمهور حسرت‌انگیز می‌می خلوتی را فراموش نکنم».

این شاعر ایرانی از شاعران بسیار موفق انگلیس است. من و دخترم بسیاری از اشعار او را از بزرگوارم. همین امروز کتاب تازه او را خریدم. دیگر برای رسیدن کتاب‌های سفارش‌ام دقیقه‌شماری می‌کردم. وقتی کتاب‌ها به دستم رسید دیدم از ناشری‌ست که امتیاز انحصاری چاپ اشعار غول‌هایی مثل آندرو مورگان و فیلیپ لارکین را دارد. نخستین سؤالی که به ذهنم خطور کرد این بود که چطور شاعری به این شهرت و محبوبیت در ایران ناشناخته مانده است؟ یکی از کتاب‌ها به مناسبت شصتمین سالگرد تولد می‌می به همت شاعر شهپر انگلیسی E.A. Markham منتشر شده بود و در آن چهار سال «بیت» شده ادبیات انگلیس و آمریکا. همچون مرلین هکر Marilyn Haecher و پاسکال پتی Pascale Petit در بزرگداشت او شعرها سروده و نقدها نوشته بودند. Elaine Feinstein شاعر صاحب‌نام انگلیسی و مترجم اشعار تسوه تایوا، در شعری خطاب به می می سروده است:

زیبایی ایرانی چهره‌ات

محمور در حالت ترقه‌گون گیسوانی آن‌بوه

پر شکوه همچون ماه

در آسمان تاریک شب.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
 کتابخانه دیجیتال ملی  
 مرکز اسناد و کتابخانه ملی  
 جمهوری اسلامی ایران

شیفته عاشقانه‌های توام، شیفته آن‌بوه و آره‌هایت،  
 که با صدایی گرم می‌خوانی و با بلندی تابناک.

Plant Care - Aflschritt For Mimi Khalvati

از کتاب بزرگداشت می می خلوتی  
 در حالی که در ایران حتی در دفترالمعارف‌های مفصلی که از سوی خاتم پوران فرخزاد در معرفی زنان برجسته ایران و جهان به چاپ رسیده نشانی از می می خلوتی نیست. با دوستی که مقیم انگلیس است تماس گرفتم و پرسیدم آیا می می خلوتی را می‌شناسی؟ به خنده پرسید: یعنی تو نمی‌شناسی؟ و ادعا کرد که این‌جاسکی نیست اهل شعر باشد و او را نشناسد. هیچ تصور نمی‌کرد در ایران از وجود او به‌عنوان شاعری ایرانی با شهرتی بین‌المللی بی‌خبر بوده باشیم و یک هفته بعد برابرم تعدادی آنتولوژی فرستاد که در تک تک آن‌ها از می می با احترام و تحسین یاد شده و نمونه‌هایی از اشعار او را آورده بودند. در یکی از آن‌ها نخستین صفحه به می می اختصاص

کتابخانه  
موزه و مرکز اسناد  
سازمان اسناد و کتابخانه ملی  
جمهوری اسلامی ایران

# POETRY

SUMMER 1988  
EDITED BY  
PROFESSOR  
ANDREW GARDNER

## CONTENTS

### Seven Years On: A New Generation

- Poems by Mimi Khalvati (6),  
W N Herbert (9), Clare Pollard (7),  
Philip Gross (8), Brian Henry (11),  
Clare Carson (13), Setema HEB (16),  
Soliman (18), John Kinella (21), Matt  
Burnard on John Kinella (24); poems by  
Peter Porter (25), Kit Wright (26), Vicki  
Peters (28), Elizabeth Barrett (31),  
Lawrence Stall (33), Ken Smith (34)  
Anna Wigley on Ken Smith (35); Poems  
by Deryn Ross Jones (36), Owen Sheers  
(38), Maurice Riordan (39), Julia Copus  
on Maurice Riordan (40); poems by  
Elsie Fremont (41), Charles Boyle  
(43); James Kerry on Charles Boyle (45);  
poems by Lin Lockhead (46), John Fells  
(48) Susan Wicks (51), James Leadon  
(52); Douglas Houston on James Leadon  
(54); poems by Robert Solom (56);  
Colene Bryce (58), Harry Clifton (60),  
Carole Satyamurti (63), Sarah Wardle  
(65), Peter Armstrong (67),  
Alison Brackenbury (69), Stephen Burt  
on Edna Longley's Poetry and Poetry  
(69); poems by Chloë Greenhalgh (72).

داشت و شاعرانی که عکس و بیوگرافی و نمونه‌های اشعارشان بعد از او آمده بود از غول‌های شعر بریتانیا بودند. کسانی مثل فیلیپ لارکین از انگلیس، کارول روسنز از ایرلند و یسائولا مسیهن از اسکاتلند. البته در میان آن‌ها چهره‌های تازه‌کار اما مورد توجه فریدا هیوز، دختر سیلویا پلات و تد هیوز نیز دیده می‌شد.

پیدا بود شهری که می‌می به آن دست یافته نمی‌تواند از خوش شانس‌ی یا به اصطلاح به‌خاطر داشتن پارتی بوده باشد. شعرهایش را با دقت خواندم؛ شبها و روزهای بی‌خواب. در آن‌ها آمیزهای یافتن از صداقت دل‌سوخته فروغ، هشیاری صوفیانه سهراب، سرعستی پرتویم اخوان، و صلابت روح‌انگیز شالمو، اگرچه می‌می در مسامحه‌ای با مطبوعات اعتراف می‌کند که به‌رغم عشق عظیمش به ایران خود را شاعری صددرصد انگلیسی می‌داند. ملهم از شعرایی همچون ورتزورث، آدرین ریچ و سایر شاعران انگلیسی و امریکایی. این جلست که خواننده از خود می‌پرسد پس این همه کلمه شیرین پارسی در شعر او چه‌کار می‌کنند؟ کلماتی مانند: باباجون، سنگ صبور، چنار، سینه سپید، سفیدرود، رباعیات، آذربایجان، یزد، اسفهان، بابا مصطفی، مامان گیتی، البرز، سیمرغ و غیره کلماتی که می‌می هیچ اصراری برای توضیح دادن درباره آن‌ها به خواننده انگلیسی زبان ندارد. لنگار این کلمات، از آسمان افتاده‌اند و مثل زمان طبیعت تازی به معنی کرون ندارند. نارو بود شعر شده‌اند. اهنگ آن؛ و در ذهن و زبان مخاطب به آسانی زمزمه می‌شوند. آن‌ها Eleonora Chiavetta

مترجم ایتالیایی اشعار می‌می گزارش می‌کند. خود دلیل این مدعا است. آشنایی من با اشعار می‌می اتفاقی بود. به دعوت دوستی نویسنده، در شب شعری که مهم تلقی می‌شد شرکت کردم. شاعران بسیاری اشعار خود را خواندند و من به یاد دارم که همه اشعار قرائت شده خوب و دانشین بود اما از میان همه آن‌ها تنها کسانی که من تصمیم به خریدن آن گرفتم متعلق به زنی بود که صدایی لطیف و کلماتی قدرتمند داشت:

مجموعه «فایته کاری» از می‌می خیلی تری.  
مدتی بعد با کسب اجازه از می‌می ترجمه گزیده‌ای از اشعار او را به ایتالیایی شروع کردم و ضمن کار مرادری را که به نظر من مهم می‌آمد با او از طریق ای. میل در میان گذاشتم. به تدریج به دوستی نزدیک تبدیل شدیم و من اشعار می‌کم که صدای ایتالیایی اشعار این شاعر بزرگ ایرانی هستم.  
و بعنوان مترجم ایرانی اشعار می‌می باید بگویم من هم افتخار می‌کنم که صدای ایرانی این شاعر بزرگ جهانی هستم. طبیعی است که در صدد برآمدن او را بیایم و اجازه ترجمه اشعارش را بگیرم. او را سخت و دیر یافتن جواب ای. میل ام را بسیار گرم داد. از این که می‌خواست صدای او را به گوش هموطنانش برسانم مثل کودکی ذوق می‌کرد. بی‌آن که خیال فخر فروختن داشته باشد، نوشت: اشعار من به چندین زبان ترجمه شده‌اند اما این اولین بار است که کسی می‌خواهد مرا به زبان مادری‌ام برگرداند.

می‌خواست بدانم کن‌جای ایران زندگی می‌کنم و روزهایم را چه‌گونه می‌گذرانم. گاهی که در مکاتبات‌مان در لابه‌لای دستور کلماتی فارسی می‌گنجاندم فلیش را به لوزه درمی‌آوردم. می‌گفت افکار مرا از آب سرد درمی‌آوری و در آب گرم فرو می‌بری؛ در مدتی کم به یکدیگر انس گرفتیم. همه صفات یک ایرانی اصیل را داشت، بزرگواری.



## بیوکرافی می‌می از زبان خودش:

سال ۱۹۲۲ در تهران به دنیا آمدم. مادرم ملیحه ساسی نام دارد و پدرم (که در آمریکا فوت کرد) مصطفی خلوتی. وقتی شش سال داشتم مرا برای تحصیل به مدرسه‌های شامه‌روزی در جزیره وایت در جنوب انگلیس فرستادند و من تا ۱۴ سالگی که برای تعطیلات تابستانی به ایران بازگشتم آن‌ها را ندیدم.

در این زمان، پدر و مادرم از هم جدا شدند و پدرم همسر دیگری اختیار کرد. مادرم هر از گاهی برای دیدارم به انگلیس می‌آمد. در تعطیلات نزد خانواده‌هایی اقامت می‌کردم که محصلان خارجی را به صورت پانسیون می‌پذیرفتند. طبیعتاً زبان فارسی را به سرعت از یاد بردم و تنها سال‌ها بعد، وقتی تحصیلات دانشگاهی را به پایان بردم و به ایران بازگشتم، آموختن آن را دیگر باز آغاز کردم اما هرگز آن تسلطی را که شخص باید بر زبان مادری خود پیدا کند نیافتم و از این بابت قلباً و عمیقاً متأسفم.

در ایران به استخدام کنسرسیونم نفت درآمدم و با پزشکی ایرانی پیوند زناشویی بستم اما زندگی ما دو سال بیشتر نپایید. سپس به انگلستان برگشتم و مشغول تحصیل در رشته دندان شدیم و مدتی به‌عنوان کارگردان تئاتر کار کردم. سپس با همسر دومم که بازیگری انگلیسی بود به ایران آمدم. ما مدت چهار سال در ایران زندگی کردیم. من در کارگاه نمایش مشغول به کار شدم و همکاری با بازیگران ایرانی برابرم بسیار دلچسب بود. وقتی دخترم تارا در سال ۱۹۷۲ به دنیا آمد ما به لندن بازگشتم و از آن زمان من مقیم لندن هستم. (بسم تام یک سال بعد به دنیا



آمد و من ضمن فعالیت در تئاتر به کارهای نیمه‌وقت رو آوردم و سرپرستی کودکانم را به عهده گرفتم زیرا از همسرم جدا شده بودم. نوشتن شعر را از ۲۲ سالگی شروع کردم و از آن زمان پنج مجموعه شعر از من توسط انتشارات Carcanet چاپ شده است: مینیاتورهای ایرانی، در جوهر سفید، آینه‌کاری، در ستایش نور و برگزیده لشار. تازه‌ترین کتاب من مفک نام دارد. مهم‌ترین فعالیت من طی سال‌های اخیر، تأسیس آموزشگاه شعر در لندن و تدریس در آن بوده است. این آموزشگاه در حال حاضر گسترش بسیار یافته و سالیانه بیش از هزار متقاضی در آن ثبت‌نام می‌کند. علاوه بر آن من با روزنامه‌ها و مجلات ادبی همکاری دارم، گاه به صورت عضو هیأت تحریریه و گاه در نقش نویسنده آزاد. بسم آهنگساز شده است و هنوز با من زندگی می‌کند و دخترم با یک فلسطینی ازدواج کرده و دختری ۵ ساله دارد. من در لندن جز مادر بزرگم قلبی ندارم.

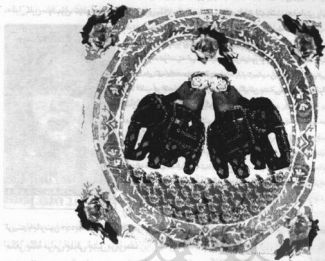
این شرح حال مختصر و مفید من است. فهرستی از رویدادها، اما زندگی واقعی ما در روزمرگی‌های فواصل میان این رویدادها جاری‌ست!

## می‌می خلوتی به روایت سایت British Council

می‌می خلوتی ۲۸ آوریل ۱۹۲۴ در تهران، ایران زاده شد. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در جزیره وایت گذراند و از دانشگاه Neuchâtel در سوئیس فارغ‌التحصیل شد. سپس در لندن در مرکز هنرهای نمایشی و آموزشگاه مطالعات شرقی به ادامه تحصیل مشغول شد. او سال‌ها در ایران و انگلستان به عنوان کارگردان تئاتر تجربه‌اندوژی کرده و مؤسس گروه تئاتر تجربی زنان است. نیز عضو هیأت مدیره تئاتر گروه مهاجر.

وی مؤسس آموزشگاه شعر در لندن است و مجری کارگاه‌های شعر و دوره‌های تخصصی مربوطه گاجینی از سرودهای شاعرانی که دست پرورده کلاس‌های اویند با ویرایش پاسکاله پتیث Pascale Petit به چاپ رسیده است. می‌می خلوتی در تشکیلات Arvon ادبیات خلاقه درس می‌دهد، نیز در بسیاری از دانشگاه‌ها و دانشگاه‌های آمریکا و انگلیس تدریس کرده است. شرکت وسیع در شب‌های شعر متعدد در اروپا و سایر کشورها، نیز کنفرانس‌ها و سمینارهای متعدد، از فعالیت‌های دیگر او است. شعر او به زبان‌های

ایتالیایی، فرانسوی، روسی و آلمانی ترجمه شده و مورد توجه منتقدان ادبی آن کشورها واقع شده است. علاوه بر پنج مجموعه شعر، کتلی نیز برای بجهما تالیف کرده به نام صن جایی را می شناسم. کتاب شعر او به نام «آینه کاری» جایزه معتبر Art Council Writers را در سال ۱۹۹۴ از آن او کرد. تعدادی از اشعار کوتاه، هایکوها و ترانه‌های می‌می در کارت‌پستال‌های Royal Mail به‌جای رسیده است.



# Mimi Khalvati

دکتر صابا آنجلو، شاعر و رمان‌نویس آمریکایی می‌نویسد:

«حیرت‌انگیز است اما ما به جایی رسیده‌ایم که فقوا دیگر فطیلتی به‌شمار نمی‌آید. ذکر تقوا مایهٔ تمسخر است. و حتی خود این واژه مغسوب واقع شده است. نویسندگان معاصر به‌ندرت کلماتی همچون پاکبازی، پرهیزکاری، نیکی، هلو طبع یا حسن اعتدال به‌کار می‌برند. طبیعت، تاب خلاء ندارد و از آن‌جا که ما این خصروصیات مثبت را از زندگی‌مان رانده‌ایم، فتنه و فساد، شرارت و بدخواهی و انحطاط و بی‌بند و باری جایگزین آن‌ها شده‌اند.»

**زنی که تقوا**

**راه شعر**

**امروز غرب**

**برگرداند**

مروزی بر ادبیات جهان معاصر، گفته‌های آنجلو را تأیید می‌کند. به‌خصوص شعر جهان، از نیمهٔ دوم قرن بیستم، به بهانهٔ پاره کردن زنجیر وزن و قافیه، آرام آرام خود را از همهٔ قید و بندهای اخلاقی رها کرد. گاه حتی پشت نقاب نکوش شراوت و بی‌بندوباری، تبدیل شد به شعر شعاری و شعر پوپرنو گراف و با ارضای تمایلات سطحی و بی‌ملاکونه خوانندهٔ بی‌ریشه و بی‌سواد، جیب ناشرها را پر کرد. سنت‌شکنی بهانه‌ای شد برای بی‌حرمتی به ارزش‌های انسانی و دور ریختن آن‌ها به امید رسیدن به نام و گاه به نام، حتی خودکشی و تسلیم شدن به جنون نیز گذرانده گرفت و به جمع فضایل پسا مدرن پیوست.

به قولی کارن سوکسون، شاعر آمریکایی، اگر شاعری طلاق نگرفته باشد، تیمارستان نرفته باشد، بجه‌هایش را رها نکرده و خودکشی نکرده باشد شانس تجدید چاب آثارش واقعاً کم است! در آن‌سوی مرزها که بی‌بروایی شاعرانه جای خود را به پرده دری جاهلانه داده، می‌می‌خلوشی، شاید به اقتضای گوهر ایرلی منزه خود، توسته است معصومیت، شعور و حرمت کلمات را به شعر بازگرداند. در مصاحبه‌ای که Eleonora Chivetta با او انجام می‌دهد در پاسخ این سؤال حیرت‌زده که شما اغلب در شعرتان از مادر و مادر بزرگتان یاد می‌کنید و آن‌ها را زنتی مؤمن و مقدس نشان می‌دهید، به جرأت می‌گوید:

و درست است، یکی از مسائلی که در غرب مرا به شدت آزار می‌دهد و خشم و اندوه مرا برمی‌انگیزد، تصویر توهین‌آمیزی است که از چهرهٔ ملکنوی «مادر» ساخته و پرداخته‌اند. مخالفت با «مادر» و انقائ این نکته که او به هرحال (موجودی است که همواره خطا کار است)، در ادبیات غرب به‌شدت رایج است. من باید به نحوی مخالفت قلبی خود را ابراز می‌کردم و اگر مستقیماً آن را مورد اعتراض قرار می‌دادم، نوعی جنجال آفرینی و خودنمایی به حساب می‌آمد. بهترین راه، خلق تصویری مثبت و پاک و بی‌آلایش از چهرهٔ زنان و مادران بود، و نشان دادن آن‌ها همان‌گونه که هستند.

کریستینا پاترسون Christina Paterson سردبیر نشریهٔ معروف Independent و مدیر انجمن شعر انگلیس، در تأیید خصوصیات اخلاقی یگانهٔ می‌می‌خلوشی چنین می‌نویسد:

هشیاری ذاتی و سرزندگی طبیعی، می‌می اثر مطبوعی بر مخاطب می‌گذارد. فسیلت شادی را به ما باوآوری می‌کند. شاعرانی که در زندگی روزمرهٔ خود نیز شاعرانه رفتار می‌کنند به راحتی نادرند. می‌می به دلایل متعدد، یکی از این شاعران است. نخست این که می‌می شعر را در سنین بالای میان‌سال آغاز کرد، گویی به جای پناه بردن به شعر، پناهگاهی شد برای آن، با تأسیس مدرسهٔ عالی شعر، گسترش اهداف و برنامه و طرح‌های میکرانه، خون‌نازایی در رگ‌های شعر جاری کرد، در سرزمینی که بازی با کلمات، به قصد شعرسازی و شهرت طلبی، رفتن آن را گرفته و آخرین آثار شکوه و عظمت شعر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم را از خاطر زوده بود.

دلیل دیگر این که، می‌می به جای انگر فرار دادن شاعران اصراری که تحت فشار وزن بهمان معاصر شده‌اند به‌خصوص در کشورهای انگلیس و آمریکا، در برخورد با مشکلات و مصایب زندگی به عنوان زنی بی‌درد که تاگزیر از سرپرستی دو فرزند خردسال خود شده، شهامت قابل تحسینی از خود نشان می‌دهد و با پنجه در پنجهٔ مشکلات انگندن، حق خود و کودکش را از زندگی و حیات باز می‌ستاند.

از کتاب برده‌گشت می‌می خلوشی

اگرچه می‌می به علت کینهٔ شدن از وطن در شش سالگی، لیس و الفتی یا قرآن و نماز و روزه ندارد. اما به عنوان یک ایرلی خود را عقید می‌دهد. تصویری مثبت از مسلمانان، به‌شعاری بهمان نشان بدهد. این را وقتی مسلمین شدم که از او خواستند توضیحی در مورد سرودش به نام شما؛ بدهد. نوشته است:

آل این شعر برگرفته از خاطرهٔ نماز خواندن مادر بزرگم ملا چون است. با توجه به شناخت بی‌زحمت غربی‌ها نسبت به اسلام و عاقل بودن آن‌ها در تفاوت میان مسلمانان و بنیادگرا، بسیار مایل بودم چهارمینی از اسلام نشان دهم و این که چشم‌رو عمل عبادت، برای مسلمانان واقعی از هر تظاهر و تشریفاتی خالی است. آن را همان قدر عادی و معمولی انجام می‌دهند که امور دیگر

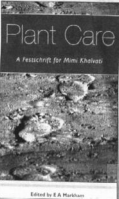


زندگی‌شان را، به آن انس گرفته‌اند. فرهنگ آن‌ها را تشکیل می‌دهد. در واقع بیشتر از وظیفهٔ شرعی، عرف اجتماعی آن‌ها شده

استند. (۱۹۷۰، ص ۱۰۰) *فکر در فرهنگ ایرانی*

سطور این شعر تداعی‌کنندهٔ حرکات مادر بزرگ هنگام نماز خواندن است؛ نمونه‌ای از زنان سنتی جامعه اسلامی. به یاد می‌آورم مادر بزرگ میان دو نوبت نماز صبح‌خیزان در موزهٔ تاریخی خانه و سرید و پخت و پز به سینهٔ سنگین ماد سنی‌داد. پا به پا می‌گفت: هتّه جونّه میره و شیرینی بخوره و بعد دوباره مشغول عبادت می‌شد در حالی که من آزادانه در اتاق منی می‌خزیدیم و اجباری به سکوت کردن و بی‌حرکت نشستن یا تقلید حرکات وی نداشتیم. اما این‌جا در تبلیغات منفی علیه اسلام، وانمود می‌کنند در ایران، نماز خواندن برای کودکان اجباری‌ست. [

در گروه دیگر از اشعارش، می‌می ضمن یادآوری خاطرات دوران کودکی در ایران، جنبه‌های مثبت دیگری از فرهنگ و سنن ایرانیان را به نمایش می‌گذارد و در شعر «صاحب‌دل» رسماً همهٔ ایرانیانی را که زبان فارسی را به پهلو مهاجرت یا عوامل دیگر به دست فراموشی سپرده و در معنای عمیق کلمات آن تعمق نمی‌کنند سرزنش می‌کند: اول از همه خود را. باید اتراف کنم که شعر خلوتی، شعر مدائسی برای ترجمه به فارسی نیست. می‌شود گفت تقریباً غیرقابل انتقال به زبان فارسی‌ست. مثل شعر اخوان، حتی در شعرهای بی‌وزن و قلیبهٔ موسیقی دارد و با حذف آن در ترجمه فقط یک مشت حرکات و تصاویر موزون اما بی‌صدا از کلمات روی پرده باقی می‌ماند. طوری که خواننده مثل تماشاچی سینما ناگزیر باید فریاد بزند: آهای صدا! در حالی که در ترجمه به زبان‌های اروپایی مثل فرانسوی، از شگافیت و درخشندگی آن چیزی کم نمی‌شود چرا؟ زیرا بافت زبان‌های اروپایی، کلمات را به سادگی نقش و نگارهای طراحی شده به خود جذب می‌کند بی‌آن که از فقدان صدای طبیعی آن‌ها کلمات بی‌می‌خواهم بگویم خوانندهٔ فارسی زبان، به حرف قانع نیست؛ فقط معنای نهفته در کلمات او را از شما می‌کند و به اوج شعر می‌رسد اما خوانندهٔ اروپایی شعر می‌تواند رد پای کلمات را بی‌بگیرد و خلوت دلخواهش را پیدا کند. تالاش بسیار کردم ترجمه‌ام از شعر می‌می بتواند ارتباط محکمی میان این شاعر ایرانی و ایرانی‌ها برقرار کند اما به گمانم خواندن اشعار او به زبان اصلی خیلی خیلی بهتر است.



### ترجمهٔ شعر می‌می خلوتی

توضیح شاعر: در این شعر اصرار داشته‌ام به مخاطب غریب بفرمانم که نماز خواندن برخلاف تصور آن‌ها جزئی از زندگی روزمرهٔ ما نیست؛ مثل روزنامه خنجریدن از سترگ‌زبان و رفتن بی‌برگشتن! البته پکنی سرشار از قداست و دیگری خیالی از آن اما هر دو بی‌تشریفات و دنگ و فینگ، در سطر و نشانهٔ نشستن ذرات غبار بر ناقصه اشاره دارم به جاودانگی زمان تنوع نمازگزار، او در حالی که نشسته و نماز می‌خواند می‌تواند شاهد نشستن غبار باشد و در سوی دیگر شاهد دستی که با پارچهٔ کهنه‌ای سبز یا نازجه را می‌روید. البته با آوردن کلمهٔ «غبار» و دستی دیگر گرم می‌گیرد، اشاره به مرگ داشته‌ام، به تاریخ و در معنای دورتر به کنایه‌های فلسفی آن. تصویر آخر اشاره دارد به بالا رفتن از پلکان مسجد و اذان گفتن پتر بالای ستاره در ساعات معینی از روز.

### نماز

- راز و نیازی در خلوت
- رها از های و هوئی جماعت
- هاله‌ای تنیده از خیال
- روشنای فروتنی فانیسی در دل ظلمات.
- فرستی که در آن
- تن از تخته پند خود می‌رهد
- تا همچون باریکه‌ای دود به پرواز درآید
- و بر باد دهد پرواهای هراسناکش را.
- نماز
- به سادگی آب دادن به باغچه



روزنامه خریدن از سرکوجه  
یا دستی کشیدن به سر و روی خانه

در حریم خود، آزاد آزادی  
بی هیچ قید و بندی برای ایستادن به نماز.

شاهد نشستن ذرات غبار بر تالچه  
همان آن که دستی دیگر ترمیمی گیرد  
نماز، پیوستن به ذرات جاودانگی.

آسمانی ست که در آن تنها می شوی  
مثل خدا،  
و به زمین زیر پایت می نگری  
آکنده از آدم‌ها؛

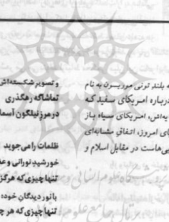
بین دو نوبت نماز  
رتق و فتق امور خانه و آشپزخانه  
و تعارف میوه و شیرینی.

چه دور است صدای رادیوی همسایه  
- چون سر بر شهر می نهی -  
می چرخانی تسبیح خورشید را در دستانت  
دانه‌های طلوع و غروب را و هر روز را.

از سرگرفتن نماز، به زمزمه،  
طبیعی، مثل سبزی‌ها و میوه‌های تازه  
پهن شده زیر آفتاب.

نماز، ساعتی از روز  
که در انتهای پلکان مارپیچ  
خود را خوشامد می‌گوید.

و تو بیرونی آن حاله نورانی



توضیح شاعر، این شعر متأثر از مقاله بلند توماس مورسون به نام  
«بازی در تاریکی» است، پژوهشی درباره امریکای سفید که  
حسرت خسرو را با شناخت سبایه اش، امریکای سیاه باز  
می‌شناسد. به عقیده من در بریتانیای امروز، اتفاقی مشابه‌ای  
روی داده و آن فرهنگ غرب و غربی‌هاست در مقابل اسلام و  
مسلمانان.

و تصویر شکسته‌اش در آب  
نمازگاه رهگذری  
در هرز نیلگون آسمان و دریا؛

نورانی و عطیم  
در جست‌وجوی چیست خورشید  
با پر تو افکندن بر دریا  
هم‌چون چراغ قوه؟

نظلمات را می‌جوید  
خورشید نورانی و عطیم  
تنها چیزی که هرگز نخواهد دید  
با نور دیدگان خود  
دورتر و روشن‌تر می‌تاباند  
بیشتر و بیشتر از او دور می‌شود؛

آن چه می‌جوید  
به قدر نگاه او می‌پاید؛  
آن چه نمی‌پاید،  
راز نبودش به وسعت بود تابناک او

او سایه‌اش را می‌جوید و  
هرگز نخواهد دانست  
کدام است سایه‌اش، خود یا خدا، دوست یا دشمن  
و کجاست؟ در قفا یا در پیش روی؟

توضیح شاعر: کوفته‌ام در این شعر، احترام و ارادت را نسبت به عشقی که در بند نمی‌کند و ما را آزاد می‌گذارد تا زندگی شرد را هدایت کنیم و با اعتماد به نفس طرح‌هایی نو در افکنیم، نشان دهم، شترورزی، تنها در صورتی بی‌انگیزگی و پروردن رؤیاهای و تخیلات ما، به شکل یک رابطه‌ی انسانی تجلی می‌کند و ما را با دیگرگویی‌های به ظاهر یکساخت شب و روز پیوند می‌دهد، در غیر این صورت، به راحتی قادر به مسخ امکانات روحی ما و لایق پیوستن به خاطرات تلخ و بی‌ثمر جوانی ما می‌شود.

عشق

عشق کسی بر جان من نیستند  
گیسوالت را لحظه‌های معناداری می‌تواند  
سپس به آرامی دور می‌شود.

اگرچه جس می‌کنی تشک سبک شده  
و تکیه گاهت، تعادل خود را از دست داده  
چنان که گویی بستر ت به رفیم هموار بودن  
شیب پیدا کرده و کج شده،  
اگرچه سدی تمام‌ها او را می‌شوی که دور می‌شود،  
اما ایماقت را به زندگی باز می‌بایی

رؤیاهایت را به زمین و زمان پیوند می‌زنی  
و به جاری ازلی و ابدی شب و روز می‌پیوندی  
سزاش از قدرت مردن و دیگر بار زنده شدن.

بودا

ملکه سیر بهاهامایا  
زیباترین زنان بود.  
آزاده‌تر از سرو  
و زلال‌تر از آب چشمه ساران.

شبی تابستانی

زیر نور ماه کامل خواب دید  
باتوی فمیریست با شکوه  
در قلعه کوه بهمالیا.

آن جا در خواب

فیلی نقره‌گون، بس درخشان  
از سلاطین کوهستان  
در سراپرده‌اش ظاهر شد، و بر او سجده برد.

شاخه‌ای گل نیلوفر آبی،  
آن‌گاه شکوفه‌اش متبرک مهر  
بر دمی‌د از جان آستان \* ملکه به نام  
زیر درختی سزشار از آرامش

باغ لوسینی  
این چنین بود حکایت  
لناسخ یافتن بود.

این حکایت را روایت کردم  
زیرا زیباست  
آن را ز دیدم  
زیرا رشک مرا بر می‌انگیزد

سپهر او: عشق و زیندن، نه عشق با بازی  
خدا، نه انسان  
زادن و شکستن  
نه داد و ستد

و سکوت، سکوت، سکوت  
که نفس نفس می‌زد  
در عمق کودتین لعل‌های تیره هم‌خوابگی

همواره جاتم را می‌خواستید  
آه کجا بودند کلمات؟  
هر از جا بار غرامی گشتند در غیبت خود.

با خدا  
خود را می‌بایم  
تنها عضویت داد

\* در برده‌دل بنگر صد دختر آستان  
گیوستان  
از فروغ نام گرفت

و باد، باد که گویری در عمیق‌ترین لحظه‌های تیره همغواپکسی  
نفس می‌زند (م) به سر و روی خانه

### اندوهواره

شنیده نمی‌شوی، صدا لرن، اشک نریز، آه‌ها را بماند زان‌ها  
دیده نمی‌شوی، هیچ برگری بر شاخساری نمی‌چنبد، نشان آن  
بیرون آتانت، فقط زاهر وها و درها و آسمان، سرانجام باخبره

تیک تاک ساعت شتاب گرفت، کند شد، نه برای تو  
که بهر سری چرا، فقط برای تیک تاک کردن، به عقربه‌ها اعتماد کن.  
سنگین و متین باش، منتظر نمان، کسی نیست، صدا لرن، اشک  
نریز، در زمان نماز، در سحرگاه

فریادها پژواک خودند، پژواک‌ها تنها  
به پالتش‌های خود بر می‌گردند، به سرچشمه خود  
بیرون آتانت فقط زاهر وها و درها و آسمان

روز را به خاطر آور، روشنی روز دروغ نمی‌گوید،  
خود را با سایه‌هاست سرگرم کن، آسوده خاطر باش؛  
هیچ کس هوایت را ندارد، هیچ کس به فکر ت نیست، صدا لرن،  
اشک مریز.

اما روشنایی روز نمی‌یابد،  
آفتاب برآمده است تا وسعت یاسات را نشان دهد،  
بیرون آتانت هنوز زاهر وها و درها و آسمان

از من به تو؛ پژواک صدایت که به سوی تو بازگشت، آهی بکش  
و بگو: حق با توست، زندگی ناهموار است  
مخاطبی نیست، صدا لرن، اشک مریز.

بیرون آتانت فقط زاهر وها و درها و آسمان.

### صاحب‌دل

در نخستین دیدار از من پرسید:  
صاحب‌دل، را به انگلیسی چه‌گونه ترجمه می‌کنی؟  
این پرسشی بود که استاد ایرانی از تک‌تک دانشجویانش  
می‌پرسید.

و هر بار، وقت همی کردن آن

تک تک حروف را با انگشت در هوا حک می‌کرد  
گویب زنگ دری را می‌نقشید یا دعای تیرک می‌خواند.

صاحب، معنی Master می‌دهد،  
heart.

تک تک حروف را با انگشت در هوا حک می‌کرد  
گویب زنگ دری را می‌نقشید یا دعای تیرک می‌خواند.

صاحب، معنی Master می‌دهد،  
heart.

تک تک حروف را با انگشت در هوا حک می‌کرد  
گویب زنگ دری را می‌نقشید یا دعای تیرک می‌خواند.

تک تک حروف را با انگشت در هوا حک می‌کرد  
گویب زنگ دری را می‌نقشید یا دعای تیرک می‌خواند.

تک تک حروف را با انگشت در هوا حک می‌کرد  
گویب زنگ دری را می‌نقشید یا دعای تیرک می‌خواند.

تک تک حروف را با انگشت در هوا حک می‌کرد  
گویب زنگ دری را می‌نقشید یا دعای تیرک می‌خواند.

تک تک حروف را با انگشت در هوا حک می‌کرد  
گویب زنگ دری را می‌نقشید یا دعای تیرک می‌خواند.

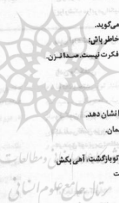
تک تک حروف را با انگشت در هوا حک می‌کرد  
گویب زنگ دری را می‌نقشید یا دعای تیرک می‌خواند.

تک تک حروف را با انگشت در هوا حک می‌کرد  
گویب زنگ دری را می‌نقشید یا دعای تیرک می‌خواند.

تک تک حروف را با انگشت در هوا حک می‌کرد  
گویب زنگ دری را می‌نقشید یا دعای تیرک می‌خواند.

تک تک حروف را با انگشت در هوا حک می‌کرد  
گویب زنگ دری را می‌نقشید یا دعای تیرک می‌خواند.

تک تک حروف را با انگشت در هوا حک می‌کرد  
گویب زنگ دری را می‌نقشید یا دعای تیرک می‌خواند.



مقاله علمی و پژوهشی  
مجله علمی و پژوهشی

همچون قطره‌های باران

به دیدار من بیاد.

من همیشه هستم

حتی وقتی خانه

خالی به نظر می‌آید.

حتی وقتی قلب در

موضی شده است.

### در همسایگی کلمات

دوره بیستونگی است در زبان فارسی

به معنای

پس همسایزی می‌شود: playmate

همکلاسی: classmate

و کلمه ما بر این استوار است: سایه - shadow

به معنای داشتن سایه مشترک: a shadow - mate

### هر کلمه خوب

درختی سرسبز است -

ریشه در خاک و

شاخه در آسمان.

می‌دویش، مائده بهشتی.

تشنه آموختن کلمات خوبام

از قرآن یا انجیل،

از دهان زنان یا مردان

تشنه یافتن برگ و بار آن‌ها.

شب‌ها، همدم و همنشین، کنار آتش بخاری.

همخون و همخانه، این فامیل یا آن family

مادر، پدر، دختر mother, father, daughter

در حسرت نشاننده آینده‌ام بر دامن‌ام.

همچون نوزادی تر و تازه، پاکیزه، از حمام درآمده.

و گشودن طاقه آسمان تا ما را در خود فرو بچیند.

در حسرت، چشیدن این احساس که این منم، خودم، خون

اتساق.

در حسرت این که درجه به تقویم

نسبت روح باشد به کالبد

نسبت رؤیا

به روز مرگی.



طرح: داود شهیدی